

# یادداشتی بر این دفتر

## بیژن هدایت

هر چه که بیشتر جهان سرمایه داری در گرداب بحران و انحطاط تاریخی خود فرو می‌رود؛ هر چه که بیشتر به فقر و گرسنگی، بیکاری و بی‌تامینگی، عصبان و ناراضی‌مندی مردمان جهان دامن می‌زند؛ به همان اندازه نیز هر چه بیشتر بر نقش طبقه کارگر مزدی در رهایی بشریت از زندان رنج و خون سرمایه داری انگشت تاکید می‌گذارد؛ به همان اندازه نیز هر چه بیشتر بر نقش کمونیسم، به مثابه بدیل سرمایه داری، مهر تایید می‌زند. شبی بر فراز جهان سرمایه داری در حال گشت و گذار است: شب کمونیسم! این را دیگر نه فقط مارکس و میلیون‌ها میلیون کارگر کمونیست در جای جای این جهان پهناور، که حتی نظریه پردازان و مشوقین سرمایه داری نیز – توام با هراسی خوف انگیز – اذعان می‌کنند. کافی است به نزدیک ترین کیوسک روزنامه فروشی محل مراجعه کنید و شماره‌هایی از «اکنونیست»، این رسانهی بورژوازی جهانی، را ورق برنید.

اما اگر قرار است «هراس» سرمایه داری مادیت یابد؛ اگر قرار است کمونیسم بر بستر مادی مبارزه‌ی ضد سرمایه داری طبقه کارگر ماوا بگیرد؛ اگر قرار است برآمد جنبش لافو کار مزدی کارگران، خواب از چشم سرمایه بریاید؛ اگر قرار است کمونیسم طبقه کارگر به مثابه یک بدیل مقدور و شدنی در برابر تمامی آن چه که جان بشریت را در چنگال خود می‌فشرد، تاروپود نظم کار مزدی و سرمایه را به هم راه خیل جنبش‌های ارتجاعی مذهبی و ملی آن به چالشی جدی بگیرد؛ تنها راه این است، که تصویری روشن و ممکن از کمونیسم، از زندگی و تولید بشر در جامعهی کمونیستی، جامعه‌ای بدون مالکیت خصوصی و کار مزدی، به دست داد و آن را به پرچم اعتراض جاری مردم کارگر و فرودست جهان علیه سرمایه داری بدل کرد. این دفتر «نگاه»، هم چون دفتر پیشین، جزئی از این تلاش جهانی برای ترسیم تصویری روشن و ممکن از کمونیسم است.

\*\*\*

جنگ در حال وقوع آمریکا علیه عراق، که این روزها جهان انسانی را در حالتی از انتظار توأم با درد و هراس فرو برده است، از جمله آن رویدادهای تاریخی مهمی است که می‌باید از زاویه کمونیسم طبقه کارگر توضیح داده شود.

سرمایه جهانی، دیری است که در یکی از ژرف ترین مراحل بحران و انحطاط تاریخی خود بسر می‌برد. آن چه که در این سال‌های اخیر شاهد بوده‌ایم، نه ادامه‌ی حیات معمول سرمایه داری از طریق تشدید و توسعه‌ی روزمره دامن‌های فقر و فلاکت، و بیکاری و بی‌تامینگی بشریت، که یک روند تاریخی ویژه در تعمیق و گسترش هر چه بیشتر دامن‌های تعرض سرمایه به کار و معیشت و همین حداقل حقوق مدنی و آزادی سیاسی مردم کارگر و فرودست جهان است. نظام سرمایه داری جهانی که تا همین چند دهه پیش – بنا به الزام چرخش و سودبری سرمایه – خود را مجبور می‌دید به خواست توده مردم در زمینه‌ی افزایش سطح زندگی و معیشت، بهبود امکانات رفاهی و درمانی، تاسیس مدارس و بیمارستان‌ها، ایجاد مهد کودکها و مراکز نگهداری سالمندان، تضمین برخی حقوق مدنی و آزادی‌های

اجتماعی شهروندان – هر چند در پاره‌ای از کشورهای سرمایه داری – گردن گذارد، اینک همین ظرفیت محدود را نیز از دست داده و کاهش بی سابقه‌ی سطح زندگی و معیشت نه تنها مردمان اندونزی و عراق، که حتی آمریکا و آلمان را نشانه رفته است.

بنا به آمارهای رسمی، ۲۲۵ ثروت مند این جهان، روی هم سرمایه‌های بالغ بر ۱۰۰۰ میلیارد دلار در اختیار دارند، که معادل ۴۷ درصد دارایی مردمان ۴۷ کشور فقیر جهان با بیش از ۲/۵ میلیارد نفر است؛ ۷۵ درصد جمعیت این جهان زیر خط فقر یا نزدیک به آن زندگی می‌کنند و حدود ۳۰۰ میلیون کودک در کارگاه‌ها، در معادن، و در کشت زارها، لهیده از استثمار کار، بر شانس بد زندگی خود مشت می‌کوبند؛ در فاصله‌ی میان سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۷، حجم مبادلات تجاری جهان سرمایه داری سه برابر و نسبت کل سرمایه‌ی در گردش به آن چه که «تولید ناخالص» خوانده می‌شود، تا دو برابر فزونی یافته است؛ در همین سال‌ها، میزان سرمایه گذاری مستقیم خارجی کشورها از ۶۰ میلیارد به ۸۰۰ میلیارد دلار در سال و صدور سرمایه از قطب‌های متمرکزتر به سایر جوامع سرمایه داری از ۱۰ میلیارد به ۲۰۰ میلیارد دلار در سال افزایش یافته است؛ در حالی که حدود یک میلیارد از مردمان در سن اشتغال، چیزی بیش از ۳۳ درصد کل نیروی کار، این جهان در گرداب بیکاری دست و پا می‌زنند؛

رشد شگرف کل سرمایه جهانی از سوی، و رویه‌ی معکوس کاهش شمار کارگران – این تنها منبع تولید اضافه ارزش – از سوی دیگر، تنزل فاحش نرخ سود و بحران ژرف اقتصادی را به طور اجتناب ناپذیری بر سرمایه داری جهانی تحمیل کرده است.

چرا جنگ؟! تاریخ سرمایه داری، تاریخ جنگی همیشه در جریان علیه هستی مردم کارگر و فرودست جهان است. جنگ در حال وقوع آمریکا علیه عراق، جنگی از همین دست است. جنگی که بر خلاف تبلیغات مضحک رسانه‌های گروهی، ربطی به دعوی دولت‌های آمریکا و عراق ندارد و از آتش کینه‌ی خانوادگی بوش به صدام حسین نیز شعله نمی‌گیرد. تنزل فاحش نرخ سود و بحران ژرف اقتصادی، بنیان رویدادها، برنامه ریزی‌ها و تصمیم گیری‌های حاضر جهان سرمایه داری – و نیز جنگ در حال وقوع آمریکا علیه عراق – است. جنگ، ادامه‌ی سیاست است در شکلی دیگر. پس، توضیح درست چرایی هر جنگی، تنها در متن تشریح سیاست جاری و در رجوع به مولفه‌های شاخص آن ممکن می‌گردد. جنگ سرمایه داری، در بنیان‌های خود، قرار است امکانات ضرور برای بازتولید و استمرار حیات سرمایه داری در اشکالی به مراتب وحشیانه تر را مهیا کند؛ قرار است حکومت وحشت و ترور را به شکل متعارف نظم سیاسی سرمایه بدل کند و مردمان جهان را به تحمل مصائب روزافزون سرمایه داری ناچار گرداند.

سرمایه داری جهانی، در این سال‌های اخیر، همه توش و توان خود را برای غلبه بر بحران ژرف اقتصادی به کار گرفته است. باز تقسیم مجدد کار اضافی و لازم برای افزایش نرخ سود – که خود با بیکاری میلیون‌ها کارگر، انجماد و کاهش دست مزدها، حذف و تنزل سقف بیمه‌های اجتماعی، و فقر و فلاکت بیشتر مردمان جهان هم راه بوده است –، جوهر سیاست‌ها و برنامه ریزی‌های سرمایه داری جهانی بوده است. جنگ در حال وقوع علیه عراق، ادامه‌ی این سیاست سرمایه داری – به ویژه سرمایه داری آمریکا، نه تنها برای غلبه بر بحران ژرف اقتصادی، که هم چنین برای برتری بر سایر بلوک‌های سرمایه داری – است.

در برابر این جنگ و به عنوان تنها راه مقابله‌ی ممکن و موثر با آن، باید نیروی کارگر و پلاتنفرم کارگری را به میدان آورد. جنبش ضد جنگ جاری، علی‌رغم حضور دل گرم کننده‌ی جوانان و مردمان منزجر و معترض به جنگ، اما جنبشی ضعیف و فاقد تحلیلی درست از وضعیت جاری جهان سرمایه داری و افقی روشن از جهان انسانی‌یی است که باید بر خرابه‌های سرمایه داری بنا نهاده شود. جنبش ضد جنگ سرمایه داری، باید در جنبش لافو کار مزدی طبقه کارگر ریشه بگیرد و پلاتنفرم آن را پرچم خود کند. اگر این جنگی علیه هستی مردم کارگر و فرودست

جهان است، پس مبارزه علیه آن نیز تنها می‌تواند بر بستر مبارزهای جهانی علیه بردگی مزدی سرمایه داری به سرانجام برسد. مبارزهای که خواستهای آن در امیال انسانی و شدنی میلیون‌ها میلیون مردم کارگر و فرودست جهان، حضوری زنده و روشن دارد؛ بشریت باید از شر بختک مناسبات بردگی مزدی و مالکیت خصوصی سرمایه داری آزاد شود و بر سرنوشت خود حاکم گردد.

\* \* \*

اما بپردازیم به معرفی و توضیح مختصر نوشته های این دفتر:

بیژن هدایت در «تحرز کمونیستی در ایران: اوهام و واقعیات»، به پیشینهی تحرز کمونیستی در ایران و روایت‌های گونه‌گون و به ظاهر متفاوت گرایش‌های سیاسی اجتماعی در این باره می‌پردازد. نکته‌ی اصلی نوشته این است، که پس از قریب به یک نسل فعالیت کمونیست‌ها در ایران، و در حالی که مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر علیه بردگی مزدی سرمایه و برای دست‌یابی به یک زندگی شایسته‌ی انسانی در لحظه به لحظه‌ی این سال‌های دراز جریان داشته است، اما هنوز تحرز حقیقتاً کمونیستی کارگران – تحرزی که به بیان مارکس، تحرز کارگران به مثابه یک طبقه و شکل سیاسی ابراز وجود این طبقه‌ی متعین اجتماعی در مبارزه علیه بردگی مزدی سرمایه باشد – شکل نگرفته است. «تحرز کمونیستی در ایران: اوهام و واقعیات» می‌کوشد، که دلایل بنیادین این امر را در متن بررسی کوتاه‌پدیده‌ی ایجاد تحرز کمونیستی در ایران توضیح دهد. و در پایان بر این نتیجه تأکید کند، که: «کمونیسم کارگران در ایران – یک بار دیگر – در آستانه‌ی یک آزمون تاریخی ایستاده است. شکست روایت‌های غیر کارگری از تحرز کمونیستی طبقه‌ی کارگر، در متن مبارزه‌ی طبقاتی و تجربیات حاصله از آن، زمینه‌ی برآمد روایت مارکسی از تحرز کمونیستی کارگران در ایران را مهیا کرده است. موفقیت کمونیسم کارگران در این امر خطیر، اما بیش از پیش در تحرز کمونیستی حرکت اعتراضی طبقه‌ی کارگر علیه بردگی مزدی سرمایه ریشه دارد.»

«بازار و برنامه ریزی در سوسیالیسم»، نوشته‌ی جعفر رسا، شرحی است کوتاه درباره‌ی چرایی اهمیت مبحث «بازار و سوسیالیسم»، که طی دهه‌ی اخیر به یک بحث جدی در بین سوسیالیست‌ها تبدیل شده است. نویسنده، ضمن توضیح آن مراحل تاریخی که در گذشته نیز شاهد طرح این مبحث بودند، به چهارمین دوره‌ی طرح آن، یعنی دوره‌ی تاریخی معاصر می‌پردازد، که ایده‌ی بازار با قدرت بیشتری – در قیاس با دوره‌ی های قبل – قد علم کرده است. نوشته، با برشمردن دلایل شروع این مباحثه در دوره‌ی تاریخی حاضر، آن را به فال نیک می‌گیرد. به ویژه بدین علت، که این مجادلات نظری، چپ و به طریق اولی مارکسیست‌ها را در جایی قرار می‌دهد که مسایل حاد جهان معاصر قرار دارند: بحران اقتصادی، بیکاری، فقر، محرومیت‌های اجتماعی، آلودگی محیط زیست، وضعیت کودکان و سالمندان، حقوق بازنشستگی، ادغام و بلوکه‌بندی‌های اقتصادی، افزایش رقابت‌های اقتصادی و حاد شدن فضای سیاسی و نظامی جهان. و روشن است، که بحث درباره‌ی این‌ها، به روشن شدن مهم‌ترین مسایل نظری انقلاب کارگری و جامعه‌ی کمونیستی کمک می‌کند. «بازار و برنامه ریزی در سوسیالیسم»، در عین حال، مقدمه‌ای نیز بر گفتگوهایی است که به همت جعفر رسا با برتل اولمن و دیوید شوایکارت، دو چهره‌ی شناخته شده‌ی موافق و مخالف «سوسیالیسم بازار» صورت گرفته است.

برتل اولمن، در مخالفت با «سوسیالیسم بازار»، دو نظرگاه اساسی مشترک مدافعین این نوآوری در سوسیالیسم را تشریح می‌کند: اول این که، به گمان آن‌ها تولید و توزیع یا مبادله (بازار) به طور مستقیم به یک دیگر مربوط نیستند و از این رو، هر کدام می‌تواند مطابق با مبانی‌ای متفاوت از دیگری سازمان یابد. و عمل کردی بدون دخالت دیگری داشته باشد؛ و دوم این که، سوسیالیست‌های بازاری می‌پذیرند که گویا می‌توان نوعی از بازار را به وجود آورد و در آن از اشکال مختلف از خودیگانگی‌ای اجتناب کرد، که در اثر شرکت در مبادله‌ی سرمایه داری به ویژه خرید و فروش محصولات تمام شده به وجود می‌آیند. اولمن

در گفتگو با «نگاه»، این نظریات بنیادین مدافعین «سوسیالیسم بازار» را با اتکا بر دریافت خود از آرا و عقاید مارکس نقد می‌کند و نشان می‌دهد، که نوآوری این‌ها، تا آن جا که مطرح شده‌اند، متوجه بازار برای سرمایه و نیروی کار است. «حال آن که، اگر بازار برای کالاهای تمام شده کاملاً دست‌نخورده باقی بماند، تأثیرات از خودیگانگی آن بر مردم ادامه خواهد داشت و اثر همه‌ی تلاش‌هایی را از بین خواهد برد که برای ارتقای ارزش‌های سوسیالیستی در این دوره به کار می‌رود.»

دیوید شوایکارت، بر خلاف اولمن، بر این نظر است که بازار و برنامه ریزی سوسیالیستی ذاتاً متناقض با هم نیستند. مهم این است، که رابطه‌ی این دو مکانیسم به طور دیالکتیکی دریافت شود؛ چرا که هر دو، هم از نقاط قوت و هم از ضعف‌هایی برخوردارند. در این سیستم فکری، مسأله‌ی اصلی آن است که ترکیب درستی از برنامه ریزی و بازار به دست داده شود و و جایگاه و کارکرد هر یک در پیوستگی با یک دیگر تعیین گردد. دیوید شوایکارت، تمرکز نقد سوسیالیستی بر «اقتصاد بازار» را یک نشانه‌ی پیروزی ایدئولوژیک سرمایه داری می‌داند؛ زیرا که سبب می‌شود آن جنبه‌ای از سرمایه داری که مستوجب کم‌ترین انتقاد است، در مرکز توجه قرار گیرد، و در عوض، مهم‌ترین جوانب نهادی مشکل ساز سرمایه داری از نظر دور گردد. مبحث «سوسیالیسم بازار»، از مباحث مهم دوره‌ی تاریخی حاضر است و باید با دقت و تعمق وافر پی گرفته شود. خواهیم کوشید، که در دفتر آتی نیز به این مبحث رجوع کنیم.

ناصر پایدار در نوشته‌ی «کمونیسم، جنبش و تحرز»، به بررسی مقوله‌ی سازمان‌یابی وسیع توده‌های کارگر و تحرز کمونیستی آنان، اهمیت و جایگاه هر یک از این تشکلیاتی‌ها، و تمایزات آن‌ها از هم – در سیستم فکری و پراتیکی گرایش‌های غیر کمونیستی و غیر کارگری – می‌نشیند. و مباحثات و مجادلات کشف این گرایش‌ها در این باره را موضوع نقد می‌کند. «کمونیسم، جنبش و تحرز»، ضرورت و اهمیت سازمان‌یابی و تحرز جنبش طبقه‌ی کارگر علیه اساس بردگی مزدی را ملاک عمل قرار می‌دهد و خصوصیات کمونیسم کارگران و نظریات مارکسی در این باره را برمی‌شمارد. به باور نویسنده، خمیرمایه‌ی مادی متدولوژی طبقاتی مارکس در رابطه با پدیده‌ی اتحاد و تشکلیاتی‌ها یا متحرز شدن طبقه‌ی کارگر، موقعیت و منافع مشترک توده‌های عظیم کارگر است؛ توده‌هایی که در هستی اجتماعی خویش، یک طبقه‌ی مخالف سرمایه داری را تشکیل می‌دهند؛ توده‌ی کثیر فروشنده‌ی نیروی کار، که در آغاز و در نقطه‌ی شروع تاریخی تصادم خود با سرمایه و سرمایه داران، هنوز یک طبقه‌ی برای خود نیستند؛ طبقه‌ای آگاه به آلترناتیو و بدیل معین طبقاتی خویش نیستند؛ اما در جریان پیکار به صورت یک طبقه انسجام می‌یابند و مبارزه‌ی خود علیه سرمایه را به مبارزه‌ی طبقه‌ای علیه طبقه‌ی دیگر، مبارزه‌ی علیه اساس سلطه‌ی سرمایه، مبارزه‌ی متشکل برای تغییر کل عینیت موجود و استقرار بدیل طبقاتی و کمونیستی خویش توسعه می‌دهند.

«درسی آموختنی از تاریخ جنبش کمونیستی»، نوشته‌ی فرهاد بشارت، شرحی است درباره‌ی کتاب «جامعه‌ی بین المللی کارگران»، که توسط ویلهلم آیشهف کارگر کمونیست آلمانی نگارش شده است. این کتاب، تاریخ انترناسیونال اول را به شکلی زنده و در متن رویدادهای مبارزه‌ی طبقاتی زمان خود روایت می‌کند. این مقدمه‌ی کوتاه را، در عین حال، باید در ادامه‌ی نوشته‌های «تحرز کمونیستی در ایران: اوهام و واقعیات»، از بیژن هدایت، و «کمونیسم، جنبش و تحرز»، از ناصر پایدار، و به عنوان جزء مکملی بر مضمون این مباحث خواند. ترجمه‌ی فارسی این کتاب بزودی منتشر خواهد شد.

نوشته‌ی «لنین و مسأله‌ی زنان»، با برگردان پروین اشرفی، شرح خواندنی کلارا زتکین است از دیدار و گفتگوی وی با لنین درباره‌ی زنان و مسایلی که در این دیدار و گفتگو مورد بحث و اشاره قرار می‌گیرد. اولین بخش این گفتگو در پاییز ۱۹۲۰ در کرملین صورت گرفت. به توصیف کلارا زتکین: لنین پشت میزی پوشیده از کتاب و کاغذ نشسته بود، که به میزان کار و مطالعه‌ی وی اشاره داشت.

پس از خوش آمدگویی به من، گفت: «ما باید یک جنبش بین المللی به تمام معنا قدرت مند زنان را بر مبنای تئوری‌های بنیادی روشن بر پا داریم. بدیهی است، که بدون تئوری مارکسیسم نمی‌توانیم عمل مناسبی در این باره داشته باشیم. ما کمونیست‌ها به شفافیت مقولات پایه‌ای نیاز داریم. ما باید خط قاطعی میان خود و احزاب دیگر بکشیم.» مباحث این دیدار، بر پایه‌ی این نقطه‌ی عزیمت، به مسایل و مشکلات زنان، فعالیت کمونیستی در بین آنان، سازمان دادن یک تحرک بین المللی، و نیز مسایل مربوط به ازدواج، خانواده، جوانان و روابط جنسی و سکس آزاد نیز کشیده می‌شود: «انحطاط، فساد و پلیدی ازدواج بورژوازی، به هم راه مشکل فسخ آن، خلاصی شوهر و اسارت زن، و اخلاقیات تنفرآمیز غلط آن در مورد سکس و روابط آن، فعال ترین مردم را با منتها درجه‌ی بیزاری مشغول می‌سازد. اجبار ازدواج بورژوازی و قوانین بورژوازی در مورد خانواده، زیان را تشدید کرده و کشمکش را افزون می‌کند. این اجبار مالکیت مقدس است. این امر، رشوه گیری، بی اصولی و کثافت را تقدیس می‌بخشد. رسوم ریاکارانه‌ی جامعه‌ی بورژوازی محترم از عهده‌ی همه چیز برمی‌آید. مردم علیه پلیدی‌ها و انحرافات غالب شورش می‌کنند. و سرانجام، هنگامی که ملل مقتدر نابود شدند، هنگامی که روابط قدرقدرتی گذشته درهم گسیخته شد، و هنگامی که کلیه جهان اجتماعی رو به قد علم کردن گذاشت، احساسات فردی دست خوش تغییرات سریعی می‌شود. دیگر به سادگی،

تشنگی هیجان آمیز برای انواع مختلف لذت جویی، نیروی غیر قابل مقاومتی می‌یابد. رفرم‌ها در مورد سکس و ازدواج، دیگر به معنای بورژوازی آن کارهای نیستند. در زمینه‌ی روابط سکسی و ازدواج، انقلابی به موازات انقلاب پرولتاریایی نزدیک می‌شود.» این گفتگوی ساده و صمیمی را با دقت باید خواند و در نقطه نظرات آن تعمق کرد. «زن و سوسیالیسم» اثر آگوست بیل که به همت فریده ثابتی به فارسی برگردان شده است، به رغم گذشت



سال‌های طولانی از نگارش آن، اما هنوز شرحی است گویا و مستدل از وضعیت اسفناک زنان در جامعه‌ی سرمایه داری: «در دنیای بورژوازی، زن به عنوان جنس دوم درجه بندی شده است. اول مرد و بعد اوست. این درجه بندی یک رابطه‌ی سلسله مراتبی تقریباً غیر قابل تغییر را با خود به هم راه دارد.» آگوست بیل در این نوشته‌ی عمیق، ضمن توضیح هستی زن به عنوان هستی جنسیتی در جهان مالکیت خصوصی، به مقوله‌ی ازدواج در جامعه‌ی سرمایه داری می‌پردازد؛ ازدواجی که به مثابه شغل در آمده است: «خانواده‌ی یکتا همسری، راه برون رفتی برای تنسيق ارث و مالکیت بورژوازی است. این شکل خانواده، به طور انکارناپذیری، یکی از مهم‌ترین ارکان جامعه‌ی بورژوازی است... ازدواج متکی بر محتوای مالکیت بورژوازی، بیش و کم اجباری است و ناروشنی‌های زیادی را با خود به هم راه دارد... این ازدواج زیر فشار یک نظم اجتماعی است. امری است، که برای میلیون‌ها نفر غیر قابل حصول است... ازدواج کنونی به هیچ وجه متکی بر آزادی انتخاب، عشق یا شاخص‌هایی که تحسین کننده هایش ادعا می‌کنند، نیست و بر خلاف آن چه که جنجال می‌شود، همگن با طبیعت انسان نمی‌باشد.» ازدواج پرولتری، از نظر آگوست بیل، هر چند از اساس جز این است، اما با این همه از تاثیرات منفی جامعه‌ی بورژوازی بر کنار نمی‌ماند: «در طبقات پائینی، ازدواج به خاطر پول تقریباً ناشناخته است. اصولاً کارگر به خاطر تمایلش ازدواج می‌کند؛ اما در این جا نیز ازدواج نمی‌تواند فاقد عوامل مخمل و مخرب نباشد... بی‌کاری، فقر

را به منتها درجه می‌رساند...، به کارگیری ماشین‌های جدید و یا متدهای جدید کار، او را به عنوان مازاد به خیابان پرت می‌کند. جنگ‌ها با قراردادهای نامناسب تجاری و گمرکی، اعمال مالیات‌های غیر مستقیم جدید، و مقررات جمعی از طرف کارفرما، اعتماد او به کار و تمامی هستی‌اش را نابود می‌سازد و یا بشدت آسیب می‌رساند... این وضعیت، مقدم بر همه، زندگی و درون خانگی کارگر را در خود می‌پیچد. همواره نیاز به چیزهایی ضروری احساس می‌شود، که استطاعت ارضای شان وجود ندارد؛ پس لاجرم، دعوا و مرافعه به دنبال می‌آید. پیامد این روند، از هم پاشیدن ازدواج و خانواده است.» اما وضعیت کنونی، ابدی و ازلی نیست. در جامعه‌ی آینده، وضعیت زن، خانواده، و ازدواج از اساس دگرگون خواهد شد: «زن در جامعه‌ی آینده از نظر اقتصادی کاملاً مستقل است و در معرض هیچ گونه سلطه و استثمار و اطاعت پذیری نیست. او در برابر مرد، به مثابه یک هستی آزاده و هم طراز قرار دارد و بر سرنوشت خویش مسلط است... در انتخاب عشق، مثل مرد آزاد است و مانعی برایش وجود ندارد... این، پیمان یک قرارداد شخصی و بی نیاز به میانجی گری است.» در جامعه‌ی آینده، در سوسیالیسم: «تساوی کامل حقوق زن و هم سانی‌اش با مرد، یکی از اهداف پیش رفت فرهنگی ماست و هیچ قدرتی در روی زمین نمی‌تواند مانع آن گردد. اما این امر، تنها بر اساس یک تغییر شکل امکان پذیر است. تغییر شکلی که تسلط انسان بر انسان، و هم چنین تسلط سرمایه داران بر کارگران، را

ملغی می‌کند. انسانیت در آن زمان به بالاترین سطح شکوفایی می‌رسد. این «زمان طلایی»... بالاخره خواهد آمد. و هم راه با آن، سلطه‌ی طبقاتی برای همیشه به پایان خواهد رسید و همین طور تسلط مرد بر زن!»

ژوژ هوپ در مقاله‌ی «مارکسیسم و مارکس»، با برگردان کامران نیری، به توضیح چگونگی سیر ابداع و کاربرد واژگان «مارکسیست» و «مارکسیسم» می‌پردازد. به باور وی: تاریخ واژه‌های «مارکسیست» و «مارکسیسم»، به دلایل متعددی می‌تواند روشن گر باشد؛ به ویژه این که فرآیند پیچیده‌ای را به تصویر می‌کشد، که طی آن ایدئولوژی‌های موجود در جنبش کارگری بین المللی ریشه یافتند و گسترش پیدا کردند. مساله‌ی اصلی این نوشته به نظر خود ژوژ هوپ: «چندان پژوهش در مورد مشروعیت و وفاداری این مفاهیم نسبت به پروژهی اولیه‌ی مارکس نیست. بررسی در مورد این است، که این واژه‌ها چگونه به وجود آمدند، چرا ریشه گرفتند، و چه کاربردی داشته‌اند.» نویسنده در ضرورت توضیح سیر ابداع و کاربرد این واژگان، که معانی مختلف و تبعات فراوانی را - چه از سوی حامیان و چه از سمت مخالفین - به ذهن متبادر می‌کند، می‌نویسد: «محتوایی که با کلمه‌ی مارکسیسم ظهور کرد، آن چنان دست خوش تغییر بوده است، که جای دارد به کندوکاو مفهوم آن در مراحل گوناگون تاریخش بپردازیم. به علاوه این که، ظهور و گسترش و تحولات در مفهوم این واژه می‌تواند تا حدی به روشن گری فرآیندی که به خیزش مارکسیسم در سطحی جهان شمول انجامید، کمک کند.»

«بربریت یا سوسیالیسم استیوان مزاروش: نقد غیر کارگری و دموکراتیک سرمایه داری، از فرهاد بشارت، نوشته‌ای است در نقد یکی از استدلال‌ات تئوریک‌ی جریانات فکری چپ غیر کمونیست و غیر مارکسیست در اثبات غیر عملی بودن سوسیالیسم در اغلب کشورهای جهان، جوامع سرمایه داری‌بی مانند هندوستان و آرژانتین و ایران و ترکیه و...؛ باورهایی که مناسبات تولیدی حاکم بر این جوامع و ریشه‌ی اصلی و بی واسطه‌ی رنج و بی حقوقی کارگران آن‌ها را مناسبات

سرمایه داری و نظام کار مزدی نمی‌داند. و به همین دلیل هم کمونیسم یا سوسیالیسم را در شرایط موجود این جوامع ممکن نمی‌پندارد. در نقد چنین استدلالاتی، فرهاد بشارت به کتاب «سوسیالیسم یا بربریت: از قرن آمریکا تا دو راهی سرنوشت ساز»، اثر استیوان مزاروش، مراجعه می‌کند و نشان می‌دهد که این باورهای تئوریک، قربانی با نظریه‌های مارکس و کمونیسم طبقه‌ی کارگر ندارند و ناشی از گرایش‌های غیر کارگری و غیر کمونیستی هستند. گرایش‌هایی که، خواسته یا ناخواسته، به تداوم شرایط ماندگاری سرمایه داری یاری می‌رسانند و عمل‌کردشان «نه نفی اصولی مطلوبیت و امکان خلاص شدن کارگران و مردم از شر مناسبات سرمایه داری و سامان دادن جامعه‌ی اشتراکی و فاقد بردگی مزدی، بلکه اثبات نشدنی و خیالی بودن آن در شرایط موجود برای کارگران است.» در اثبات این مدعا، نوشته بررسی نقطه نظرات استیوان مزاروش در زمینه‌ی مناسبات تولیدی سرمایه داری، سوسیالیسم به مثابه بدیل آن، تجربه‌ی روسیه‌ی شوروی و... را فرآوری خود می‌گذارد.

نوشته‌ی «اشاره‌ای به نظریه‌ی زیباشناسی ماتریالیستی مارکس»، از رامین جوان، دخالتی در مشاجره‌ی بنیادین میان «مدرنیسم» و «واقع‌گرایی سوسیالیستی» است، که بیش‌ترین مباحثات در زمینه‌ی زیبایی‌شناسی مارکس در طی قرن بیستم را تحت الشعاع خویش قرار داده است. به باور نویسنده، لازمی چنین دخالتی اما، آن است که نخست خود تئوری «زیباشناسی ماتریالیستی» مارکس مورد بررسی دقیق قرار گیرد؛ زیرا که بیش‌تر پژوهش‌های تاکنونی در مورد تئوری زیبایی‌شناسی مارکس، در زمینه‌ی های: کم توجهی به هنرهای سیمایی و آوایی و تاکید صرف بر هنر از منظر ادبیات؛ تفسیر اشتباه از برداشت‌های فلسفی مارکس درباره‌ی نقش پراتیک در هنر و در پی آن، نقش کلی هنر در هستی و تکاپوی بشر؛ و غفلت از اندیشه‌ی خود مارکس و تاکید یک سویه بر مباحثات «مارکسیست‌ها» در زمینه‌ی هنر؛ دارای کمبود هستند. «اشاره‌ای به نظریه‌ی زیباشناسی ماتریالیستی مارکس»، ادای سهمی در راستای رفع این کمبودها است. نوشته در سیر تکوین خود به بنیان‌های فکری مارکس جوان درباره‌ی هنر، تاثیر نظریات اندیش‌مندی چون سن سیمون و هاینریش هاینه و فویرباخ بر شکل‌گیری آرای مارکس جوان، و دگرگونی‌هایی که خود مارکس در این نظریات ایجاد کرده است، می‌پردازد. و عاقبت بر این نتیجه پای می‌افزاید، که اگر ایده آلیسم صرفا نقش فعالیت ذهنی در تولید هنری را برجسته می‌کرد؛ و اگر ماتریالیسم قبل از مارکس نیز تنها به نقش «مشاهده‌ی منفعل عین» تاکید داشت؛ برای مارکس اما: «هنر شکل ویژه‌ای از کار است، که بشر توسط آن، خود را در دنیای مادی، در خلق ابژه‌های هنری به مثابه وجودی اجتماعی، آزاد و خلاق، هم تشریح و هم توجیه می‌کند. بدین گونه، فعالیت هنری بخشی از پراتیک عمومی انسانی است که به واسطه‌ی آن بشر، بشریت خود را تولید می‌کند.»

«کودکان خیابانی، فرزندان کار و طبقه‌ی کارگرند»، اطلاعیه‌ی «جمعیت الغای کار کودکان در ایران» است، که به اعتبار اهمیت آن در توضیح وضعیت تکان‌دهنده‌ی این کودکان و بنا به ضرورت اقداماتی که برای بهبود زندگی سخت و نابسامان آنان فراخوان می‌دهد، در این دفتر «نگاه» درج شده است: «بنا به آمارهای منتشر شده، تعداد کودکان خیابانی از ۲۰ هزار تن در سال ۱۹۹۶، در طی فقط شش سال، به میزان شگفت‌انگیز یک میلیون در سال ۲۰۰۲ افزایش یافته است. ویژگی تکان‌دهنده‌ی پدیده‌ی کودکان خیابانی در ایران هم اساسا در همین نکته نهفته است: در رشد سرسام آور تعداد آنان و طی سریع مراحل فاجعه بار و فراگیر یک زندگی سخت و محنت‌زا برای آنان...» این اطلاعیه را نه فقط باید به دقت خواند، که مهم‌تر باید با حمایت از فراخوان آن، قدمی در راه بهبود زندگی سخت و نابسامان کودکان خیابانی در ایران برداشت.

«جوآن بایز، آوازه‌خوان آزادی و برابری انسان»، نوشته‌ی پوران نوایی، شرحی است از جوآن بایز، آوازه‌خوانی که مردم را دوست می‌داشت؛ و صدای گرم‌اش، اشعار دل‌نشین‌اش، و موسیقی زمین‌اش را در اعتراض به همی آن چه

که علیه انسان و انسانیت بود، به کار می‌گرفت. پوران نوایی در مقدمه‌ی این نوشته‌ی دل‌نشین می‌نویسد: «اشتباه است اگر تصور شود، که سرمایه داری فقط سطح معیشت و زندگی توده‌های مردم جهان را به تعرضی آشکار گرفته است. این تمامی زوایای زندگی انسانی است، که به زیر ضرب رفته است. برای حفظ و تداوم حیات سرمایه داری، و برای تثبیت این تعرض، موسیقی نیز بیش‌تر از گذشته (به مانند سینما و...) در کنار سایر نهادها و دوایر سرمایه داری (چون مذهب، ارتش و...) وظیفه مند شده است. وظیفه‌ای که جز با تخدیر فکر و روان توده‌ی مردم تعریف نمی‌شود... در متن رواج این موسیقی مبتذل و گوش به فرمان سرمایه، بازشناسی و رجوع به آن کسانی که موسیقی را نوع دیگری می‌فهمیدند؛ درد و رنج مردم کارگر و فرودست را در موسیقی‌شان فریاد می‌کردند، تا واقعیت این جهانی فراموش نشود؛ عشق را، احترام را، برابری را، زندگی انسانی را، و همی چیزهای خوب را برای همی مردم جهان می‌خواستند و موسیقی‌شان را در این راه به خدمت گرفته بودند؛ کاری مهم و بایسته است.» جوآن بایز از زمره‌ی این چنین کسانی است.

\* \* \*

علاوه بر این مباحث، نوشته‌های دیگری نیز در ربط با پاره‌ای از مسایل سیاسی مهم جهان و نیز در نقد برخی از مقالات دفتر پیشین «نگاه»، برای این دفتر انتخاب شده‌اند:

«هیلال تیکتین و روایت سوسیالیسم»، نوشته‌ای از ناصر پایدار است، که به گفتگوی هیلال تیکتین، سردبیر نشریه‌ی «کریتیک»، با دفتر پیشین «نگاه» مراجعه می‌کند و نظریات وی - که به شوروی سابق، سوسیالیسم اردوگاهی، شیوه‌ی تولید سرمایه داری، و...، و بررسی و تحلیل این‌ها اختصاص دارد - را موضوع کنکاش و نقد قرار می‌دهد. سردبیر «کریتیک»، اردوگاه شوروی سابق و جوامعی مانند کوبا، چین و ویتنام را ممالک کاپیتالیستی ارزیابی نمی‌کند و شیوه‌ی تولید مسلط بر این کشورها را شیوه‌ی تولید سرمایه داری تلقی نمی‌نماید. وی البته ساختار اقتصادی جوامع مذکور را سوسیالیستی نیز نمی‌داند و به این ترتیب، عملا از نوعی اقتصاد و شیوه تولید که نه سرمایه داری است و نه سوسیالیستی، سخن به میان می‌کشد. روایت معینی از «درک مادی تاریخ» یا نگاه ویژه‌ای به شیوه‌ی تبیین اقتصاد سیاسی و آناتومی جامعه‌ی مدنی، که از زمان عروج سوسیالیسم روسی به بعد در ادبیات طیف نیروهای تروتسکیست انعکاسی چشم‌گیر داشته است و کارگران آگاه و فعالین کمونیست دنیا کم و بیش با آن آشنايند: «اساس حرف من این است، که اتحاد شوروی چون در اقتصادش قانون ارزش نقشی نداشت، سرمایه داری نبود و چون کشور به دست هیات حاکم‌های اداره می‌شد که قدرت را میان خود دست به دست می‌کردند، سوسیالیستی هم نبود. این واقعیت دال بر این است، که آن چه اصطلاحا برنامه ریزی نامیده می‌شد، فی الواقع برنامه ریزی نبود، بلکه اداره‌ی جامعه در خدمت منافع گروه حاکم بود... دولت صرفا در خدمت همین گروه بود.» (از گفتگوی هیلال تیکتین با دفتر دهم «نگاه») اما این نظریه‌ی تیکتین از دیدگاه ناصر پایدار، نه فقط همگن و هم سوی نقد کمونیستی طبقه‌ی کارگر بر کمونیسم روسی نیست، که بالعکس خود خاستگاهی سوسیال بورژوایی دارد؛ زیرا که این نقد از تبیین درون‌مایه‌ی کاپیتالیستی سوسیالیسم اردوگاهی سخت عاجز است و بر همین مبنی، نتیجه‌گیری‌هایش به جای آن که راه‌گشای پیکار آتی طبقه‌ی کارگر به سوی کمونیسم مارکسی و لغو کار مزدی باشد، نسخه پیچی دیگری برای غلظیدن جنبش کارگری به ورطه‌ی اشکال دیگری از سوسیالیسم بورژوایی است. نوشته، در پی توضیح و اثبات این مدعاست. «هیلال تیکتین و روایت سوسیالیسم»، مباحث‌های جدی است، که باید به دقت و تعمق پی گرفته شود.

کامران نیری در نوشته‌ی «آخرین امپراتوری: جنگ و صلح در پایان سده‌ی آمریکایی»، دلایل بنیادین جنگ در حال وقوع آمریکا علیه عراق، زمینه‌ها و ادامه در صفحه‌ی ۵۸